



دمکراسی و جامعه مدنی در خاورمیانه

رحمان هوشیاری*

مقدمه :

در فهم و تبیین مسایل خاورمیانه عامل و متغیر فرهنگ سیاسی نقش تعیین کننده دارد. این عامل در چارچوب مسایل فرهنگ سیاسی نیز، ماهیت و نوع ارتباط میان جامعه و دولت، سرنوشت توسعه یافتگی و یا توسعه نیافتگی را مشخص خواهد نمود. در متون خاورمیانه‌شناسی، عموماً تبیین مشکلات و نارساییها به حوزه فرهنگ، فرهنگ سیاسی، دولت‌سالاری، اقتدارگرایی دولت، فقدان تفکر و اعتقاد به دمکراسی اشاره دارد. هرچند مردم منطقه خاورمیانه در پذیرش اصول فعالیت اقتصادی رایج در سطح بین‌المللی پیشگام‌تر بوده‌اند ولی در عرصه‌های فرهنگی و سیاسی عموماً محلی و بومی باقی مانده‌اند. این ترتیب پذیرش اصول تحول در اقصی نقاط مناطق در حال توسعه قابل مشاهده می‌باشد. در مقایسه با مناطق مختلف جهان، خاورمیانه در سطح نازل‌تر و ابتدایی‌تری از توسعه سیاسی و بسط جامعه مدنی قرار دارد. دو نکته‌ی اساسی در تبیین وضعیت عمومی خاورمیانه قابل طرح می‌باشد: اول آنکه فرهنگ جایگاهی خاص در وضعیت فعلی این منطقه دارد بطوریکه تحولات عمومی در سایه تحولات فرهنگی رخ خواهد داد. دوم بررسی اینکه چه مشکلات و موانعی پیش روی تحول فرهنگی در این منطقه خواهد بود. هر چند که کشورها و جوامع خاورمیانه را باید تابع تقسیم‌بندیهای متعددی دانست، ولی عنصر فرهنگ در همه آنها جنبه متغیر مشترک و فراگیر دارد. به هر حال آنچه مشخص است، اینست که مفهوم دمکراسی و جامعه مدنی، غربی می‌باشند و ریشه در تجربیات و تحولات اروپا و کشور آمریکا داشته‌اند. بنابراین باید

* مهندس صنایع - گرایش مدیریت صنعت و تجزیه و تحلیل سیستم‌ها

بپذیریم که این مفاهیم هر چند انسانی هستند ولی برای منطقه خاورمیانه وارداتی محسوب می‌شوند.

مفهومی که در پیشینه‌ی فرهنگی و اجتماعی خاورمیانه سابقه‌ی تاریخی ندارد به طور طبیعی برای تحقق آن نیاز به زمینه‌سازی وجود دارد. تاریخ سیاسی، تاریخ حکومتها و تاریخ روابط میان دولت و جامعه در منطقه خاورمیانه همیشه مبتنی بر اقتدارگرایی محض و دیکتاتوری بوده است. ولی همانگونه که بعضی از کشورهای در حال توسعه همانند هند، برزیل و آرژانتین معرف این واقعیت بوده اند، زمینه تحقق توسعه سیاسی و جامعه مدنی حتی در جوامع سنتی و اقتدارگرا نیز وجود دارد. در پاسخ به دو نکته‌ای که قبلاً طرح شد، باید عنوان کرد که مسئله اساسی تحول فرهنگی است و در همین چارچوب مشخص مفهومی، مهمترین مانع در مسیر تحقق جامعه مدنی و توسعه سیاسی نیز فرهنگی است. نظام فکری و نظام رفتاری انسانها در خاورمیانه به شدت محتاج تغییر و تحول است و چنین تحولی می‌تواند عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... را تحت تأثیر قرار دهد. در منطقه خاورمیانه، انبوهی از افراد وجود دارند که اندیشه‌های دمکراتیک را در سردارند و در طرح جزئیات افکار بنیان گذاران جامعه مدنی در غرب بسیار عالی عمل می‌کنند ولی همین افراد در رفتار و خلیات و ارتباط خود با محیط‌های اجتماعی به شدت رفتارهای قبیله‌ای و اقتدارگرایانه از خود بروز می‌دهند.

همانگونه که خاورمیانه‌شناس معروف "غسان سلامه" در کتاب مهم خود «دمکراسی بدون دمکراتها» مطرح می‌کند توسعه سیاسی و جامعه مدنی این نیست که افکار فلاسفه بزرگ را مطرح و نشر دهیم، چه این کار در مصر باشد یا در ایران یا در ترکیه، هر چند این بخشی از کار بسط دمکراسی است ولی متغیرهای مهمتر نیز باید مورد توجه قرار گیرد. آموزش دمکراسی، آموزش جامعه مدنی و آموزش رفتار استدلالی و انسانی با دیگران.

در منطقه خاورمیانه، سه سطح تحلیل در رابطه با جامعه مدنی وجود دارد: ۱- نهاد دولت ۲- خمیر مایه قبیله‌گی انسانها ۳- بحران معاشرت معقول میان انسانها. مشکل در هر سه سطح تحلیل، مشکل فرهنگی، تربیتی و آموزشی است. باید در نظر داشت که زمانی جامعه مدنی تحقق می‌پذیرد که منافع قدرت در یک جامعه ضمن اعتقاد به این اصل بتوانند عامه مردم را نسبت به تحقق عمومی آن اقناع کنند. در غیر این صورت، بحث جامعه مدنی و دمکراسی توسط جمع کثیری از روشنفکران و نویسندگان در حاشیه‌ی جامعه‌ای که اولویت‌های دیگری دارد قرار خواهد گرفت.

در سالهای اخیر، در جهت حرکت به سمت دموکراسی و تغییر روش از سیستم‌های تک‌حزبی و ساختارهای اقتدارگرای دولتی، گام‌های آزمایشی برای ایجاد سیستم‌های چند حزبی و اشکال تکثرگرایی حکومت داری برداشته شده است. در گوشه و کنار جهان از جمله آمریکای لاتین، اروپای شرقی آفریقا و آسیا، تعداد زیادی از حکومت‌ها حرکت‌های موفقیت‌آمیزی به طرف شیوه‌های دموکراتیک داشته‌اند. میزان زیادی از این دموکراسی‌های نوپا به دنبال فروپاشی شوروی و عقب‌نشینی کمونیسم از اروپا ظهور کرده‌اند و تعدادی دیگر نیز در اثر تسلیم رژیم‌های مستبد و عقب‌نشینی آنها در مقابل فشارهای داخلی انجام گرفته است. هرچند که راه‌های زیادی برای ایجاد دموکراسی وجود دارد اما تعداد کمی از آنها مسیری هموار و کم‌هزینه است.

مسئله مهم اینست که جریان حرکت به سمت دموکراسی به یک منطقه یا قاره جغرافیایی محدود نشده است. آرژانتین، برزیل، آفریقای جنوبی و هند از جمله کشورهایی هستند که این حرکت را با موفقیت انجام داده‌اند. در دیگر جاها مانند شیلی، پرو، چاد و کره جنوبی در حالیکه مخالفان قدرتمندی در برابر جریان دموکراسی وجود داشته‌اند، اما سیستم سیاسی آنها به تدریج مشارکتی و تکثرگرا شده است. حکومت‌های مشارکتی و تکثرگرا تقریباً در هر منطقه‌ای از جهان به استثنای منطقه خاورمیانه غالب شده است.

آیا منطقه خاورمیانه از این روند حرکت جهانی به سمت دموکراسی مصون خواهد ماند؟ آیا خاورمیانه‌ای‌ها از زندگی کردن تحت حاکمیت‌های اقتدارگرا راضی هستند؟ آیا فرهنگ سنتی منطقه به آسانی می‌تواند مانع از ظهور دموکراسی شود؟ برای پاسخگویی به این سؤالات باید فراتر از تصورات رایج در مورد خاورمیانه نگریست و مسئله اصطلاحات سیاسی را از زاویه جدیدی مورد بررسی قرار داد.

تعداد زیادی از صاحب‌نظران این مسئله را از طریق کشف رابطه بین جامعه مدنی از یک طرف و چشم‌اندازهای اصطلاحات سیاسی غیرخشونت‌آمیز و ظهور حکومت‌های دموکراتیک از طرف دیگر مورد بررسی قرار داده‌اند. اما همانطور که تجربه کشورهای اروپای شرقی و مرکزی نشان داد، اصطلاحات به همان اندازه‌ای که به نیت حکومت وابسته است به خواسته شهروندان نیز بستگی دارد. از طرفی شواهد مبنی بر وجود حداقلی جامعه مدنی در خاورمیانه کم نیستند، اما از طرف دیگر سؤال اینست که اگر حداقل جامعه مدنی در خاورمیانه وجود دارد چرا حکومت‌های مشارکتی و انتخابی در آنجا وجود ندارند؟ آیا ناکارآمدی و عدم پایداری جامعه مدنی به خاطر

فقدان تلاش از جانب شهروندان است یا ناشی از عزم حکومتها برای درهم شکستن صداهای مخالف؟ یا هر دو؟

در هر صورت بر سر راه تثبیت سیستم سیاسی دمکراتیک کاملاً کارآمد در خاورمیانه موانع عظیمی وجود دارند: تبعیضات نژادی و قومی، فقدان نهادهای سیاسی قدرتمند، محدود شدن به ساختارهای اقتدارگرای حکومتی، فقدان یکپارچگی و وحدت، فقدان مشروعیت سیاسی، نبودن روحیه تساهل و مدارا نسبت به مخالفین، استثمار بوسیله‌ی عوامل خارجی و در نهایت بنیادگرایی از جمله عواملی هستند که در بررسی ناسازگاری کشورهای خاورمیانه با دمکراسی می‌توان ذکر کرد.

به هر حال پرداختن به بنیادهای جامعه مدنی در خاورمیانه امری لازم و ضروری است که بدین منظور نکاتی چند پیرامون این مسأله ارائه می‌گردد:

الف - جامعه مدنی در خاورمیانه:

از اوایل دهه ۱۹۸۰ تحقیقات و بررسی‌هایی درباره‌ی جامعه مدنی در خاورمیانه صورت گرفته است. این تحلیل‌ها پیرامون سه موضوع اصلی دور می‌زنند: اول اینکه آیا جامعه مدنی در منطقه خاورمیانه هم وجود دارد؟ دوم اینکه آیا اقتدارطلبی دولتهای موجود به چالش کشیده شده است؟ سوم اینکه چه نوع گروههایی را باید به عنوان بخشی از جامعه مدنی در اینجا در نظر گرفت؟ اگرچه نظریه دمکراتیک لیبرال برای بررسی منطقه خاورمیانه نیز اتخاذ شده است با این وجود برای دو مبحث خیلی متمایز به کار رفته است: یک دسته از نظریه پردازانی که معتقدند جامعه مدنی در منطقه وجود ندارد و دسته دیگری که جامعه مدنی را به عنوان انگیزه‌ای برای اصطلاحات سیاسی آرام در نظر می‌گیرند.

الف - ۱) جامعه مدنی؛ پدیده‌ای غایب، ضعیف و بی‌نظم: اولین بحث این است که گروههای اجتماعی که بتوانند قدرت دولتی را به چالش بکشند یا در منطقه وجود ندارند و یا اینکه ناکارآمد و ضعیف می‌باشند. حتی این ضعف و نقض جامعه مدنی در مقابل این نقد ریشه‌ای‌تر که منطقه محکوم به عقب ماندگی و اقتدارگرایی است رنگ می‌بازد. تعدادی از صاحب‌نظران مکتب کلاسیک مطالعات خاورمیانه، موانع ظهور حکومتهای تکثرگرا، مشارکتی و مدرن را در عوامل فرهنگی و تمدنی از قبیل بدوی‌گرایی، سنت‌گرایی و فرهنگ راکد آن جستجو کرده‌اند. همچنین آنان معتقدند که قدرتهای دولتی در منطقه به چالش کشیده نمی‌شوند و این پیامد "سنت اسلامی"

حاکم در منطقه است. در کشورهای غربی شهروندان خودشان را مطابق با فعالیتهای سیاسی و اجتماعی مختلف در طیف وسیعی از گروهها و انجمنها سازمان می دهند اما هیچ چیز در سنتهای سیاسی خاورمیانه که ایده تشکیل حکومت انتخابی و قانونی را آشنا سازد و یا قابل درک نماید یافت نمی شود. از نظر اینها سازمانهای سیاسی و اجتماعی مستقلی که توانسته اند اقتدار دولتی را در شکل واقعی خود به چالش بکشند محدود بوده اند. از نظر آنها چون این سازمانها بر پایه ایده مشارکتی، تساهل و پلورالیزم شکل نگرفته اند، نمی توانند شبکه ای را تحت عنوان جامعه مدنی تشکیل دهند.

در مقابل عده ای دیگر از صاحب نظران، نظریه ای ارائه می کنند که تا اندازه ای متفاوت است. این نظریه ترکیبی از تحلیلهای ماتریالیستی و فرهنگی است. از این منظر جهان اسلام هنوز مشخصه لازم را برای ظهور جامعه مدنی بوجود نیاورده است. این مشخصه، سکولاریسم نام دارد. از نظر این گروه، اسلام، نمونه یک نظام اجتماعی است که فاقد ظرفیتی مناسب برای ایجاد نهادها و انجمنهای هم وزن می باشد.

نسل جدیدتری از صاحب نظران خاورمیانه، بدون توجه به فرهنگ اسلامی، نتایج مشابهی گرفته اند. آنان با صراحت، تمرکز شرق گرایان بر فرهنگ و مذهب را به عنوان موانع توسعه رد می کنند. اما با این وجود معتقد هستند که دولتهای خاورمیانه ای حداقل تا اولین سالهای دهه ی ۱۹۸۰ دارای نهادهای توسعه یافته جامعه مدنی نبوده اند. از نظر آنها تفوق و سلطه دولت ویژگی تاریخی دولتهای منطقه است.

اگرچه فقدان جامعه مدنی در خاورمیانه ناشی از شکست دولتها در ایجاد چنین نهادهایی بوده است، جوامع آنها نیز به عنوان طرف دیگر این معادله در سازماندهی روشی که از طریق آن بتوانند اقتدار دولتی را به چالش بکشند شکست خورده اند. بنابراین محققان بر این عقیداند که بدون به چالش کشیدن رژیم های استبدادی، حداقل برای یک آینده نزدیک امیدواری اندکی برای ظهور سیاستهای دموکراتیک در منطقه وجود دارد. از این رو این گروه از موضع شرق گرایان که در مورد ضعف جامعه مدنی به عوامل فرهنگی و مدنی بیشتر از فرآیندهای سیاسی اهمیت می دادند، فاصله گرفته اند.

این یک حقیقت است که در بیشتر کشورهای منطقه، جامعه مدنی به عنوان یک بلای سیستماتیک از جانب رژیم های اقتدارگرای حاکم به منظور فرونشاندن مخالفین به کار گرفته شده

است. اما پافشاری و اصرار بر اقتدارگرایی در خاورمیانه، ممکن است بیشتر ناشی از امیال و آرزوهای نخبگان سیاسی برای حفظ حاکمیتشان یا حفظ ماهیت دیگر روابط قدرت در جامعه باشد تا اینکه بخواهیم آن را ناشی از فرهنگ و سنت منطقه بدانیم. اما این بدین مفهوم نیست که گروه‌های اجتماعی از چالش‌های غیرخشونت‌آمیز در مقابل دولت ناتوان مانده‌اند، بلکه تنها این را توضیح می‌دهد که چرا موفقیت آنها در این زمینه کم بوده است.

اما دسته‌ای دیگر از صاحب‌نظران نسبت به غیرمفید بودن مطالعه جامعه مدنی در خاورمیانه تردید داشته‌اند. بر خلاف گروه نظریه پردازانی که قبلاً بررسی شدند، این گروه از محققین نسبت به وجود انجمن‌های داوطلبانه و مستقل در منطقه تردید ندارند در عوض آنها استدلال می‌کنند که ایده جامعه مدنی در خاورمیانه نتوانسته است اختلافات داخلی این گروه‌ها و همچنین تعامل آنها را با دولت دربر بگیرد.

الف- ۲) جامعه مدنی؛ پدیده‌ای در حال ظهور و مؤثر:

گروهی کوچک اما در حال رشد از صاحب‌نظران، مطالعه جامعه مدنی در خاورمیانه را مفید می‌دانند. از نظر آنها چنین امری این انگاره را مورد تردید قرار می‌دهد که منطقه فاقد آگاهی اجتماعی و سیاسی لازم جهت درخواست روندهای سیاسی جامع‌تری می‌باشد. این رهیافت فارغ از توضیحات فرهنگی، با تأکید بر تنوع وسیعی از گروه‌های مبتنی بر منافع، معتقد است که جامعه مدنی نه تنها در خاورمیانه وجود دارد بلکه غالباً بسیار نیرومند است. چنانکه اشاره می‌کنند:

اگرچه نشانه‌های یک جامعه مدنی رو به گسترش تنها به منزله شواهد وضعیت ضعیفی می‌باشند. اما همین شواهد ظاهری نشان دهنده‌ی این است که در منطقه دگرگونی‌های اجتماعی برجسته و مهمی به لحاظ سیاسی در حال شکل‌گیری است.

این جنبش‌های اجتماعی پدیده‌ای جدید نیستند. فعالیتها، سازماندهی و پایه‌های اجتماعی بسیاری از این جنبش‌ها به طور کامل آشکار شده‌اند. بعضی از صاحب‌نظران حتی تمایل دارند ادعا کنند که گروه‌های مبتنی بر منافع در منطقه تا بدان حد تأثیر گذاشته‌اند که قواعد تعامل جامعه - دولت، مدت زیادی است رسمیت یافته‌اند. چنانچه یادآور می‌شوند:

جامعه شرقی تقریباً قدیمی نه تنها طولانی‌ترین تاریخ تثبیت قوانین مدنی و خصوصی را در خصوص حقوق و درآمد تاجران دارد، بلکه احتمالاً آنها پیشگام اشکال قراردادی نوشته شده در این زمینه نیز هستند.

اما آیا تمرکز بر انگاره جامعه مدنی روابط دولت و جامعه را مشخص تر می‌سازد؟ نکته مهمی که باید یادآوری شود اینست که انگاره جامعه مدنی در بیشتر کشورهای خاورمیانه، در میان سیاستمداران و فعالین، شهرت زیادی کسب کرده است. مقامات دولتی، اسلام‌گرایان، فعالین اجتماعی مستقل و روشنفکران هر یک برای پیشبرد برنامه‌های خودشان از واژه جامعه مدنی استفاده می‌کنند. مقامات دولتی برای توسعه و ترویج برنامه‌های خودشان مدام واژه جامعه مدنی را جعل می‌کنند. اسلام‌گرایان آن را به عنوان نوشته‌ای که نوید دهنده مشارکت قانونی در فضای عمومی است و فعالین مستقل و روشنفکران آن را برای توسعه دادن مرزهای آزادی خود به کار می‌برند.

یکی از صاحب نظرانی که پارادایم جامعه مدنی را به عنوان ابزاری مفید برای مطالعه خاورمیانه معاصر دانسته "اگوست ریچارد نورتن" است. او با اشاره به اینکه منطقه از سازمانهای داوطلبانه، اتحادیه‌های تجاری، گروههای حقوق بشر، انجمن‌های زنان، گروههای حقوق اقلیت و دیگر سازمانهای اجتماعی متنوع پر شده است، جامعه مدنی را اینگونه تعریف می‌کند:

ساحتی که در آن ترکیبی از گروهها، انجمنها، باشگاهها، اصناف، سندیکاها، فدراسیون‌ها، اتحادیه‌ها، احزاب و دسته‌جاتی به منظور ایجاد یک واسطه میان دولت و شهروندان گردهم آمده‌اند.

به نظر می‌رسد مطالعه میزان قدرت و ماهیت انجمنهای اشتراکی نسبت به مطالعات مربوط به اقتدارگرایی و بنیادگرایی مذهبی تصویر دقیقی را از خاورمیانه ارائه کند. نورتن صاحب نظران را فرا می‌خواند تا با استفاده از واژه جامعه مدنی، روحیه پلورالیزم، دمکراسی و آزادی فردی را در خاورمیانه نشان دهند. همچنین یادآور می‌شود که اصطلاح جامعه مدنی در تمام نوشته‌های او چالشی را نسبت به استبداد نمایش می‌دهد.

گروهی دیگر مفهوم جامعه مدنی را در خاورمیانه تا اندازه‌ای در یک چارچوب محدودتری به کار برده‌اند. از نظر آنها جامعه مدنی در خاورمیانه تنها سازمانهای غیر دولتی و سکولاری را که به عنوان بازیگران سیاسی مهمی در سراسر منطقه در حال ظهور هستند در بر می‌گیرد. به این ترتیب گروههای اسلام‌گرا هر چند که آنها اغلب از کانالهای جامعه مدنی برای مطرح کردن بیشتر خودشان استفاده می‌کنند، در خارج از چارچوب جامعه مدنی قرار می‌گیرند.

آنها بر اهمیت جایگاه تاریخی ظهور جامعه مدنی در خاورمیانه تأکید می‌کنند. دولت ملی و

جامعه مدنی به لحاظ تاریخی به طور همزمان تکامل یافته‌اند و هیچکدام کاملاً مستقل از دیگری نیست. علاوه بر این استعمار اروپایی نقش مهمی را در ایجاد نظم سیاسی خاورمیانه بخصوص در مورد ظهور یک "قرارداد اجتماعی جدید" و بحران مشروعیتی که بسیاری از رژیم‌های منطقه اکنون با آن مواجه کرده است، بر عهده داشته است.

ب - جامعه مدنی و سازمانهای اسلام‌گرا:

اسلام در طیف عوامل سیاسی در خاورمیانه، نیروی عمده‌ای محسوب می‌شود. در سالهای اخیر بحث‌های زیادی در مورد نقش سازمانهای اسلامی و همچنین میزان سازش‌پذیری اسلام با دمکراسی انجام گرفته است. یک دسته از اندیشه‌های اسلامی، دمکراسی را با سکولاریسم مرتبط می‌داند و نتیجه می‌گیرد که دمکراسی نقض آشکار قانون خداوند است. از این دیدگاه دمکراسی یک بدعت بی‌معنی و ابلهانه تلقی می‌شود. در مقابل، کسانی دیگر اینگونه استدلال می‌کنند که در گفتمان اسلام سنتی و اصیل، تساهل، عدالت، بازی عادلانه و برادری عمومی ویژگی‌هایی برجسته بوده‌اند. اگر اسلام به عنوان مخالف عناصر اصلی سنت دمکراتیک غربی تلقی می‌شود و اگر اساس آن بر خشونت و عدم تساهل فرض می‌شود، این به خاطر فهم نادرست و سوء تعبیر از اسلام است، چرا که یک شخص می‌تواند هم مسلمان باشد و هم دمکرات. در این تفسیر، نهاد شورا یک جزء مرکزی از سیستم سیاسی اسلام است. شورا می‌تواند هم به مفهوم مشورت و هم به مفهوم یک شورای مشورتی که به وسیله مردم انتخاب شده تعبیر شود.

در هر صورت در سالهای اخیر گروهی اسلام‌گرا، اهداف و در عین حال فعالیت‌های بسیار متنوعی داشته‌اند و تعدادی از آنها از براندازی حکومتها به منظور تثبیت رژیم‌های اسلامی به وسیله حاکمیت شرعیت یا قوانین اسلام دفاع کرده‌اند. بر این مبنا عده‌ای از صاحب‌نظران به این باور رسیده‌اند که اسلام و دمکراسی اساساً غیرقابل سازش هستند.

این مسأله را از طریق یک تمایز روشن و صریح میان اسلام‌گراهای میانه‌رو و رادیکال می‌توان بیان کرد. از یک طرف اسلام‌گرایان میانه‌رو گروه‌هایی هستند که تاکتیک‌های خشونت‌آمیز و انقلابی را رد می‌کنند و برای انجام اصطلاحات، بیشتر از فرآیندها و کانالهای سیاسی موجود مانند انتخابات پارلمانی و تجدید نظرهای قضایی استفاده می‌نمایند. از طرف دیگر اسلام‌گرایان تندرو و رادیکال با استفاده از زور و اجبار می‌خواهند که همه چیز را کنترل کنند. این رهیافت همه‌ی گروه‌های اسلام‌گرا را با خوش‌بینی مضمول جامعه مدنی نمی‌کند. بلکه ترجیحاً روحیه مشارکت

در فرآیندهای سیاسی مشروع را در آن دسته از سازمانهای اسلامی که جزء مکملی از جامعه مدنی هستند در بر می گیرد.

گروههای اصلی اسلام گرا بر طبق نظم اجتماعی سیاسی حاکم عمل می کنند و هدف نهایی شان صعود به مراتب بالای قدرت است. به عبارت دیگر هدف آنها نه تثبیت یک حوزه مدنی جدای از همزیستی با دولت بلکه توسعه حوزه اسلامی است تا اینکه به تدریج دولت را احاطه کنند. سازمانهای اسلامی در انتخابات شرکت می کنند، فعالیت سیاسی انجام می دهند و همین اواخر اقدام به معرفی برنامه های سیاسی بر اساس آزادی و کثرت گرایی نموده اند. اما از طرف دیگر فهد شاه عربستان اعلام می کند که وجود قرآن احتیاج به هر قانون اساسی جداگانه ای را منتفی می کند. از نظر وی اسلام یک سیستم اجتماعی، سیاسی و اقتصادی همراه با شریعت است که قوانین جامعی ایجاد می کند. این قوانین در برگیرنده عدالت اجتماعی، اقتصادی و ساختار قضایی است. در واقع او اسلام را تنها راه حل اساسی می داند. به همین جهت اسلام از سوی اقلیت فعالی، به عنوان یک سپر دفاعی در مقابل جذابیت های فساد غربی در نظر گرفته شده است. اگرچه اسلام گرایان مطمئناً یک پدیده ی وسیع منطقه ای را نشان می دهند اما یک نیروی یکپارچه و منسجمی نیستند. علیرغم تمایل همیشگی در بعضی مناطق برای ارتقا دادن جریان اسلام گرایی به عنوان یک محصول عملی، باید گفت که عدم یکپارچگی و انسجام در اسلام گرایی واقعیت دارد. نگرانی مشروع تعداد زیادی از اندیشمندان خاورمیانه این است که راه حل اسلامی به یک نوع دیگری از اقتدار گرایی منجر خواهد شد. چنین تجارب اجتماعی می توانند خیلی دردناک باشند. بعضی از اسلام گرایان مغرورانه حتی دشمن حرکت به طرف دمکراسی هستند. چرا که به نظر آنها دمکراسی به لحاظ اجتماعی اختلاف انگیز و فاسد تلقی شده است. حتی فراتر از این اندیشمندان اسلامی رادیکالی مانند «سید قطب» استدلال می کنند که حاکمیت تنها متعلق به خداست و هرگونه مفهوم حاکمیت عمومی، قدرت خداوند را به دیگران نسبت می دهد و این شرک است. حقیقت امر این است که بدون تردید بعضی از اسلام گرایان دمکراسی را رد کرده اند.

اما رد کردن دمکراسی از جانب اسلام گرایان عمومی نیست و باید بین دیدگاههای ایدئولوژیک رادیکال ها و میانه روها تمایز قایل شد. در حقیقت این دو دیدگاه اختلافات قطعی و مهمی بویژه درباره بازسازی نهادهای مشورتی از قبیل شورا دارند. برای تندرهای اسلامی، شورا یک وظیفه خاص است که تنها از طرف علمای دینی امکان پذیر است. در مقابل میانه روها ایده

شورا را به نحوی می‌پذیرند که انتخابات و اشکال نمایندگی پارلمانی را نیز در بر می‌گیرد. این دو پاره‌گی در واقع خیلی مهم است.

یکی دیگر از جنبه‌های ایدئولوژی‌های اسلام‌گرا مفهوم رابطه دولت و جامعه در اختلاف با نظریه معروف لیبرالیستی است. برای لیبرال‌های سکولار دولت نقشی حساس و مهم در حفظ حقوق شهروندان و تنظیم افراط‌کاری‌های جامعه بازی می‌کند. در مقابل اسلام‌گرایان در حالی که از ایده حذف دولت حمایت نمی‌کنند، اما در عین حال دولتی را مطرح می‌کند که به طور آشکار دارای نتایجی منفی در مورد منافع اقلیت‌ها و حفظ موازن حقوق بشر از قبیل بیان کردن اختلاف عقیده‌ی سیاسی و همچنین تساهل در مورد گوناگونی مذهب‌ها می‌باشد. در واقع دیدگاه‌های اصلی آنها در ارتباط با آزادی‌های سیاسی، مذهبی و فردی در صورتی که ناظر بر بیان آزادانه احساسات مذهبی و حتی ترک اسلام باشد غالباً محدود کننده است.

بدون شک یکی از عوامل مشروعیت‌ساز بطور کلی در خاورمیانه، اسلام و مذهب است. اسلام در مجموع از وجه تمایز خاصی برخوردار است و آن ماهیت‌های متعدد و گوناگون آن در کشورهای مختلف می‌باشد. به عبارت دیگر در خاورمیانه همواره برداشت‌های متفاوتی از اسلام وجود داشته‌است و هر یک از رژیم‌ها بنابه برداشت‌های خاص خود از آن کسب مشروعیت کرده‌اند. با این وجود نگرش کشورهای خاورمیانه به اسلام متفاوت بوده است. مشروعیت اصلاحات اجتماعی در کشورهای منطقه با توجه به عامل اسلام متفاوت بوده است. تونس، مصر و اردن برداشت مدرن‌تری از اسلام دارند. در مقابل مراکش، عربستان و ایران کمتر از عهده‌ی آن برآمده‌اند. در هر حال انجام اصلاحات و حرکت بسوی دمکراسی در منطقه مستلزم عبور از دریچه‌ی اسلام خواهد بود.

نتیجه‌گیری :

اکنون به پرسشی که در ابتدا مطرح کردیم رجوع خواهیم کرد: آیا خاورمیانه، از جریان جهانی حرکت به سمت دمکراسی، ایمن و مصون می‌ماند؟ آیا خاورمیانه‌ای‌ها از اینکه تحت اقتدارگرایی مذهبی یا غیرمذهبی زندگی می‌کنند راضی هستند؟ آیا فرهنگ سنتی منطقه به آسانی از ظهور دمکراسی جلوگیری می‌کند؟ هرچند برای هر سؤال پاسخی به صورت مشخص وجود ندارد اما نکات ذیل را می‌توان متذکر شد :

اول : خاورمیانه از روند جریان جهانی به طرف دمکراسی ایمن نیست. نمونه‌های فراوانی از

اصلاحات سیاسی کنترل شده وجود دارند که در آن شهروندان به تدریج نه تنها از طرق جامعه‌ی مدنی بلکه از طریق انتخابات مستقیم و مشروع به طرف فرآیندهای سیاسی کشانده شده‌اند. دوم: خاورمیانه‌ای‌ها حاضر به زندگی کردن تحت روند اقتدارگرایی نیستند. حوزه وسیعی از سازمانهای جامعه مدنی و ظهور احزاب سیاسی نشان دهنده‌ی این واقعیت است که شهروندان خاورمیانه نه تنها به لحاظ سیاسی آگاه هستند، بلکه تمایل دارند تا نقشی مستقیم در حکومتشان بازی کنند.

سوم: فرهنگ سنتی نمی‌تواند در این جوامع به عنوان مانعی برای اصلاحات سیاسی باشد و از هیچ کشور یا منطقه‌ای نباید انتظار داشت تا به روش کشورهای دیگر پیشرفت کند یا مدرنیزه شود. بویژه اسلام نباید به عنوان مانعی برای دموکراسی تلقی شود زیرا اگر گروههای خاصی از اسلام با روند اصلاحات و دموکراتیزاسیون مخالفت می‌کنند و حتی اجازه اختلاف عقاید و نظرات در میان اعضای خودشان را هم ندارند، یقیناً بعضی از سازمان‌های اسلام‌گرا با نهایت تساهل و مدنیت عمل کرده‌اند و فرآیندهای دموکراتیک را به عنوان یک ابزار مشروع اصلاحات سیاسی پذیرفته‌اند.

چهارم: تعداد زیادی از حکومت‌های خاورمیانه خواسته یا ناخواسته مجبور به انجام اصلاحات سیاسی تدریجی شده‌اند. بعضی وقت‌ها این استراتژی‌های اصلاحات سیاسی باید از دیدگاه انتقادی نگریسته شود. از این دیدگاه، این استراتژی‌ها، تلاشهایی هستند که از جانب نخبگان حاکم برای ضعیف کردن جنبش‌های مخالف از طریق وارد کردن آنها در فرآیندهای دولتی انجام می‌شود. اگرچه محققین به مخالفتشان در مورد نقش جامعه مدنی در ایجاد روند اصلاحات سیاسی ادامه داده‌اند، اما به هر حال هم صاحب‌نظران امیدوار به ایجاد جامعه مدنی و هم مظنونین به این امر، با این مسئله که ظهور جامعه مدنی شرایط مناسبی را به وجود می‌آورد موافق هستند. از نظر آنها با ظهور جامعه مدنی اظهارات و درخواست‌های عمومی در زمینه شکایات و سلیقه‌ها به صورت مسالمت‌آمیز بیان می‌شوند و از طرف دیگر یک «فرصت تنفسی» را برای حکومت‌های مورد تهدید و ضعیف ایجاد خواهد شد.

پنجم: مشخص کردن و پیشگویی این مسئله که آیا انقلاب فکری مسلمانان در مورد دموکراسی، برای بیشتر اسلام‌گرایان قابل تحمل است و اینکه چه شکلی از دموکراسی ممکن است در فرهنگ‌های مختلف و متنوع مسلمانان اتخاذ شود کار مشکلی است. اما این واضح است که در نظم نوین جهانی، مسلمانان همراه با تغییر در شرایط اجتماعی و ساختار طبقاتی‌شان، نهادها و

سنتهای سیاسی شان نیز متکامل می شود، که هر دوی اینها برای آینده‌ی دمکراسی در خاورمیانه مهم هستند.

ششم: پایان یافتن جنگ سرد و نظم جدید جهانی، آغاز هزاره‌ی سوم، جهانی شدن و دهکده‌ی جهانی و... محیط جدیدی را بوجود آورده است که در آن دولتهای خاورمیانه ممکن است نه تنها از امکانات جدید استقلال سیاسی بهره‌مند شوند بلکه همچنین و شاید مهمتر اینکه تقاضاهای بیشتری برای مسئولیت‌پذیری و محاسبه‌پذیری ایجاد کنند. از یک جهت اکنون این مسئولیت بر عهده‌ی دولت‌های منطقه است که پیشرفت سیاسی شان را در جهت دمکراسی تعریف و تعیین کنند. امروزه از طریق مباحثی چون شناخت مسأله شهروندی، تجدید انتخابات و مشارکت سیاسی، اولین گامهای آزمایشی به منظور عمیق‌تر کردن اشکال دمکراسی و حرکت به سوی جامعه مدنی برداشته شده است. اما همانطور که تاریخ به ما یادآوری می کند؛ همیشه اولین حرکت‌ها به طرف دمکراسی غالباً مشکل‌ترین آنها هستند.

تنها زمان نشان خواهد داد که آیا رشد جامعه مدنی سرانجام به سیاستهای مشارکتی‌تر و انتخابی‌تر منجر خواهد شد، یا اینکه مخاطرات نخبگان سیاسی و اقتصادی را بیشتر می کند. اما آنگونه که مطالعات جامعه مدنی در خاورمیانه نشان می‌دهد، شهروندان در سرتاسر منطقه خاورمیانه به صورت فعال فرایندهای سیاسی جامع‌تر و مشارکتی‌تر را تعقیب می‌نمایند. آنها نیز مانند مردم سراسر جهان آرزو دارند که در فرایندهای حکومتی نقش داشته باشند.

منابع و مأخذها:

1. Denis.j.sullivan.Review book (Agust Richard Norton , ed civil Society in middle East) in Middle East Studies. 1997
2. Sven Bebrendt and Christian – Peter Hanelt (eds) : the Future Roles of the State in the Middle East and North Africa Munich / Gutterslon. 1998
3. jillian schwedler , toward civil society in the Middle East (New york : Lynne Reinner) 1994
4. John.L.Esposito and jams. P. Piscatori , democratization and islam , missle East journal. N45. Vol. 3. 1991
5. Heather Deegan , democratization in the Middle East , in Hiffa Javad , (eds) the Middle East in the new World order. London. NP, 1997
6. Agust Richard Norton , civil Society in Middle East. New York: NP , 1995
7. Metin Heper , Islam and democracy in turkey : to ward a Reconcilalism , Middle East Journal , N. vol. 9. 1997

- ۹- آنتونی پارسونز، غرور و سقوط، ترجمه منوچهر دانش - تهران، نشر هفته، ۱۳۶۱
- ۱۰- جمیله کدیور - مصر از زاویه دیگر - تهران، نشر اطلاعات، ۱۳۷۳
- ۱۱- هوشنگ امیراحمدی، درآمدی بر جامعه مدنی در ایران امروز - ایران فردا، شماره ۲۷، ۱۳۷۵
- ۱۲- حسین بشیریه، جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران - تهران، موسسه نشر علوم نوین، ۱۳۷۸
- ۱۳- محمد علی کاتوزیان، دمکراسی و دیکتاتوری و مسئولیت ملت، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۶۸-۶۷، ۱۳۶۱
- ۱۴- صادق زیبا کلام، جامعه مدنی و گروههای فشار، جامعه سالم، شماره ۴۷، اسفند ۱۳۷۶
- ۱۵- رسول افضلی، چشم انداز جامعه مدنی در خاورمیانه - تهران، موسسه فرهنگی هنری بشیر علم و ادب، ۱۳۷۹
- ۱۶- جیل کریستال، اقتدارگرایی و مخالفانش در جهان عرب، ترجمه کورش نظرنیا، فصلنامه خاورمیانه، سال سوم، شماره یک، زمستان ۱۳۷۱
- ۱۷- سید حسن سیف زاده، بحران دمکراسی در منطقه خاورمیانه، فصلنامه پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد آشتیان، سال اول، بهار ۱۳۷۵
- ۱۸- امید فرهنگ، نقد کتاب دمکراسی بدون دمکراتها، مجله گفتگو، شماره ۱۴، ۱۳۷۵
- ۱۹- موریس دورژه، جامعه شناسی سیاسی، ترجمه ابوالفضل قاضی - تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲